



معماری نظم امنیتی جدید در خلیج فارس؛ لزوم هم‌پوشانی امنیت انسانی و امنیت دولتی

جواد حیران‌نیا^۱

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

درجه مقاله: علمی - پژوهشی

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۰۶/۰۲

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۰۳/۲۳

^۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل و مدیر گروه مطالعات خلیج فارس مرکز مطالعات خاورمیانه j.heirania@gmail.com

چکیده

مقاله حاضر «امنیت جامع» متشکل از «امنیت دولتی» و «امنیت انسانی» را برای تأمین امنیت و ثبات در خلیج فارس پیشنهاد می‌کند. سؤال اصلی این پژوهش این است که چگونه هم‌پوشانی «امنیت دولتی» و «امنیت انسانی» به تأمین امنیت و ثبات در خلیج فارس کمک می‌کند؟ در پاسخ به این سؤال اصلی می‌توان گفت هم‌پوشانی «امنیت انسانی» و «امنیت نخبگان حاکم» مستلزم تفسیر حداقلی از دولت است که منافع دولت با مصالح اعضای تشکیل دهنده یعنی شهروندان هم‌سو باشد. براساس این رویکرد، منافع دولت براساس منافع شهروندان تعریف می‌شود. روش‌شناسی این تحقیق مبتنی بر رویکرد پسااثبات‌گرایی است؛ چراکه روش اثبات‌گرایی در مطالعات امنیتی کشورهای خلیج فارس ناکارآمد است و نمی‌تواند جنبه‌های مختلف این جوامع را دربرگیرد. در این تحقیق، از روش تحقیق توصیفی-تفسیری و تاریخی استفاده شده است. اطلاعات نیز از طریق منابع اسنادی، اینترنتی و بهره‌گیری از پایگاه‌های خبری با تکیه بر داده‌های عینی-تاریخی گردآوری شده است.

تأکید بر «امنیت جامع» برای منطقه خلیج فارس که از رهگذر هم‌پوشانی امنیت انسانی و امنیت دولتی صورت می‌گیرد، در این پژوهش برای اولین بار مورد صورت‌بندی قرار گرفته و عناصر و دقایق آن برشمرده شده است. از سوی دیگر ارتباط میان «امنیت جامع» و تفسیرهای رایج از دولت در این پژوهش بررسی شده که مطابق آن تحقق امنیت جامع مستلزم ارائه تفسیری حداقلی از دولت است. هم‌چنین بررسی شاخص‌های امنیت انسانی در کشورهای خلیج فارس نشان می‌دهد که وضعیت این نوع امنیت در این منطقه نگران‌کننده است.

• واژگان کلیدی

امنیت انسانی، امنیت دولتی، امنیت جامع، منافع ملی، خلیج فارس، نظم امنیتی.

مقدمه

اصول و مبانی رژیم‌های امنیتی خلیج‌فارس عمدتاً متأثر از مکتب واقع‌گرایی و اصل دولت‌گرایی است. رژیم‌های امنیتی در تلاش بوده‌اند تا امنیت دولت را در شکل تقلیلی آن و امنیت نظام حاکم را تأمین کنند. لذا نظم‌های امنیتی در این منطقه بر موازنه قوا تأکید داشته است. این نظم‌ها سعی در تشکیل ائتلاف‌های منطقه‌ای یا فرامنطقه‌ای علیه رقبا داشته‌اند. با این حال، پس از حملات ۱۱ سپتامبر و به‌ویژه پس از بهار عربی، توجه به «امنیت انسانی» در نظم امنیتی منطقه بیش‌ازپیش احساس می‌شود. این تحولات نشان داد تهدیدات ناشی از فقدان امنیت انسانی باید جایگاه بالایی در نظم امنیتی خلیج‌فارس داشته باشد. اگر در رویکرد واقع‌گرایی، امنیت «نظامی» تعریف می‌شد و هدف مرجع امنیت «دولت» یا در شکل تقلیل‌یافته نظام حاکم بود، هم مسئله امنیت و هم هدف مرجع امنیت نیازمند بازنگری است.

دولت، امنیت و منافع ملی، معانی متفاوتی در کشورهای خلیج‌فارس در مقایسه با تعاریف آن‌ها نزد نظریه‌پردازان قرارداد اجتماعی دارد. دلیل این موضوع این است که روند دولت-ملت‌سازی در این منطقه مبتنی بر روندی نبوده که در کشورهای غربی شاهد هستیم. براساس دیدگاه نظریه‌پردازان قرارداد اجتماعی چون «توماس هابز»^۱ یا «جان لاک»^۲ وقتی در خصوص امنیت یا منافع، صفت «ملی» به کار برده می‌شود، ناظر بر مفهوم دولت-ملت است که براساس قرارداد اجتماعی شکل گرفته است. بر این اساس، زمانی که از مفهوم منافع ملی به‌عنوان چراغ راهنمای سیاست خارجی در بستر غرب سخن می‌گوییم، نمی‌تواند کارکرد مشابهی در متن منطقه خلیج‌فارس داشته باشد. در منطقه خلیج‌فارس، مرز مشخصی بین منافع ملی و منافع رژیم حاکم یا حتی امنیت دولت^۳ و امنیت نظام حاکم^۴ وجود ندارد و دولت اغلب به‌مثابه رژیم حاکم در نظر گرفته می‌شود.

بنابراین، به‌رغم تأثیر شرایط ساختاری و محدودیت‌های سیستمی، این‌که چه کسی و چه زمانی در مسند قدرت است، نگرانی‌ها و ترجیحات اصلی آن چیست و چه قرائتی از فرصت‌ها و محدودیت‌های ساختاری دارد، در منطقه خلیج‌فارس اهمیت دارد؛ بنابراین، معانی و قرائت متفاوتی

1. Thomas Hobbes

2. John Locke

3. state security

4. regime security

از مفاهیم اصلی مانند دولت، امنیت و منافع ملی در این جوامع مستفاد می‌شود و نیاز به بازنگری در مدل مسلط اروپامحور در فهم ماهیت اتحادهای منطقه خلیج فارس ضروری است.

بر همین اساس، چارچوب امنیتی که کشورها تعریف کرده‌اند نه تنها ناظر بر معاهدات دفاعی سنتی میان دولت‌ها برای مقابله با تهدیدات خارجی است، بلکه اغلب ناشی از دغدغه‌های امنیت نظام حاکم در داخل است. در این چارچوب، اتحادها به معنای ائتلاف فراملی میان نخبگان حاکم در کشورهای مختلف برای مقابله هم‌زمان با تهدیدهای سنتی و تهدیدهای منبعت از سیاست داخلی آن‌هاست. زمانی که از اهمیت بقای حکومت سخن می‌گوییم، طبیعتاً متغیرهای اقتصادی و هویتی نیز به‌ویژه در رابطه با کشورهای ضعیف و شکننده منطقه برجسته می‌شود. به این معنا، اتحادها نه تنها شامل حمایت‌های نظامی، سیاسی و دیپلماتیک می‌شود، بلکه نیازهای اقتصادی دولت‌ها را نیز تأمین می‌کند تا از بقای حکومت در صورت وجود بحران‌های اقتصادی اطمینان حاصل کند (Ryan, 2019: 8-9).

لذا یکی از دلایل اصلی سیاست اتحادها در خلیج فارس، اجتناب دولت‌ها از ایجاد تغییرات فراگیر در سیاست داخلی و برون‌سپاری مواجهه با تهدیدات امنیت نظام حاکم از طریق گزینه‌های سیاست خارجی است. بر این اساس، نیازمند رهیافتی امنیتی در منطقه‌ی خلیج فارس هستیم تا منافع مردم این منطقه را تأمین کند و دغدغه‌های امنیتی نخبگان حاکم نیز تأمین شود. به عبارت دیگر، این چارچوب امنیتی باید هم‌پوشانی مناسبی از «امنیت انسانی»^۱ و «امنیت دولتی»^۲ داشته باشد.

۱- تعریف مضیق از امنیت^۳

۱-۱- امنیت دولتی

در مدت زمان طولانی سلطه واقع‌گرایی بر مطالعات روابط بین‌الملل (تقریباً از اواخر دهه ۱۹۳۰ تا اواخر دهه ۱۹۷۰) تعریف و کاربرد امنیت به‌شدت محدود و مضیق بود که به لحاظ ماهوی آن را مرتبط با قدرت نظامی می‌دید. به گونه‌ای که به‌طور خیلی عادی از این مفهوم به‌عنوان «امنیت ملی» یاد می‌شد و بر آن دلالت داشت. بعد از جنگ جهانی دوم، عبارت «امنیت ملی»^۴ ابداع شد تا توصیف‌کننده حوزه‌ای از سیاست عمومی باشد که معطوف به صیانت از استقلال و آزادی عمل دولت است. با توجه به این که امنیت ملی مترادف با امنیت فرض گردید، در نتیجه با نیاز کشورها برای حفظ

1. Human security

2. State security

3. Narrow definition of security

4. National security

استقلال سیاسی و آزادی در تصمیم‌گیری ملی نیز مرتبط دانسته شد. ابزارهای لازم برای پیگیری و تأمین این اهداف، نیروهای مسلح، دستگاه دیپلماسی و کارگزاری‌ها و دستگاه‌های اطلاعاتی بودند. واقع‌گرایی به‌عنوان دیدگاه مسلط دولت‌محور امنیت، لازم ولی کافی نیست و نباید نظریه و فهم مسلط از امنیت باشد. چون امنیت انسانی، مردم را به‌عنوان هدف مرجع قرار می‌دهد، واقع‌گرایی را ملزم و متعهد می‌سازد توضیح دهد که اگر دولت ابزاری برای تأمین امنیت مردم نیست، پس چرا باید هدف مرجع امنیت باشد؟ جز این که هدف نهایی امنیت دولت‌محور تأمین امنیت مردم باشد، موضوعیت دولت و به‌تبع آن دیدگاه‌ها و احتیاجات امنیت دولت‌محور قابل تردید و زیر سؤال است. بدین ترتیب، مفهوم امنیت انسانی در عمل، این نکته را مطرح و برجسته می‌سازد که رابطه بین مردم و دولت و نقش حاکمیت، در کانون نظریه‌ها در مورد امنیت قرار دارند.

۲- تعریف موسع امنیت^۱

در دیدگاه سنتی و مضیق به امنیت، موضوع امنیت «نظامی»^۲ بود و هدف مرجع امنیت هم «دولت» بود. دیدگاه موسع امنیتی هر دو حوزه را گسترش داده و موضوع امنیت را صرف تهدیدات نظامی نمی‌داند و هدف مرجع امنیت را از دایره انحصاری تهدیدات دولت‌ها خارج می‌سازد. براین-اساس، امنیت انسانی معنایی فراتر از دل‌نگرانی از تهدید خشونت دارد.

«مکتب کپنهاگ»^۳ از جمله تلاش‌ها برای بسط مطالعات امنیتی و مفهوم امنیت از بستر مضیق گذشته به شرایط جدید است. مکتب کپنهاگ اصطلاحی است که «بیل مک سوئینی»^۴ بر آثار و نقطه نظرات باری بوزان^۵، الی ویور^۶، جاپ دویلد^۷ و برخی دیگر به کار برده و معتقدند که امنیت نباید به معنای نبود تهدید سنتی تلقی شود بلکه امنیت ابعادی مختلف هم‌چون مهاجرت، مسائل اجتماعی، مسائل فرهنگی، محیط‌زیست و رفاه اقتصادی دارد. بوزان معتقد است که دولت دیگر تنها مرجع امنیت نیست، بلکه افراد؛ گروه‌های فراملی؛ سازمان‌های غیردولتی فراملی و فراملی؛ رسانه و تروریسم همگی در وجوه امنیت مرجع هستند. در خصوص چندبعدی بودن امنیت، او بر این باور است که بایستی تأثیر فرهنگ، محیط‌زیست، تمدن و از همه مهم‌تر مذهب را فهمید (Buzan, 1997: 5-28).

1. Broad definition of security

2. Military

3. Copenhagen School

4. Bill Mc Sweeny

5. Barry Buzan

6. Ole Waever

7. Jaap de Wilde

این امر تلاش بوزان و همکارانش را به خارج نمودن مسائل امنیتی از دایره تنگ نظامی نشان می‌دهد. بوزان در کتاب خود با عنوان «مردم، دولت‌ها و هراس»^۱ بر این واقعیت تأکید می‌ورزد که مفهوم امنیت تحت سلطه انگاره «امنیت ملی» قرار داشته است. تفکر پیرامون امنیت از منظر رهیافت ملی به شکل‌گیری دیدگاهی انجامید که تنها مسائل نظامی را با امنیت یکسان می‌پنداشت (بوزان، ۱۳۸۹: ۵۸). در حالی که در جهان واقعی حیات بشر مردم در معرض تهدیداتی از حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی نیز قرار دارند؛ بنابراین، بوزان استدلال می‌کند در جهان امروز باید برحسب یک مفهوم امنیتی نظاممند عام به امنیت نگریست که افراد، دولت‌ها و نظام همگی نقش ایفا می‌کنند. هم‌چنین عوامل اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی نیز به‌اندازه عوامل سیاسی و نظامی اهمیت دارند.

۱-۲- امنیت انسانی^۲

«فرد» واحدی غیرقابل تقسیم در کاربرد مفهوم امنیت است. به همین دلیل، امنیت انسانی نقطه شروع خوبی برای تحلیل‌های گسترده‌تر امنیتی است؛ زیرا بر پایه آن می‌توان تصورات تنگ‌نظرانه‌ای که امنیت ملی و بین‌المللی تداوم ساده مسئله سرنوشت انسان‌ها می‌دانند را رد کرد. امنیت انسانی به تحقیقات حاضر در شبکه روابط و تناقضات بین امنیت انسانی و امنیت دولت ارتباط پیدا می‌کند. «دولت» می‌تواند منشأ اصلی تهدید علیه امنیت افراد باشد. افراد، علت اصلی و نیز سرمنشأ برخی محدودیت‌ها برای فعالیت‌های دولت که جهت تأمین امنیت انجام می‌دهد، هستند. با توجه به این‌که افراد منبع اولیه ناامنی یک‌دیگر هستند، مسئله امنیت انسانی ابعاد گسترده‌تر اجتماعی و سیاسی پیدا می‌کند. امنیت انسانی را می‌توان پارادایم نوین امنیت در آستانه قرن بیست و یک تلقی کرد و نوعی چرخش در مطالعات امنیتی در نظر گرفت؛ چراکه هدف مرجع امنیتی از دولت‌ها به انسان‌ها تغییر جهت داد و متعاقب آن موضوع امنیت نیز از موضوعی نظامی که در سنت گذشته یعنی واقع‌گرایی مورد توجه بود، گسترده‌تر شد و حوزه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و زیست‌محیطی را نیز دربرگرفت.

اولین بار دیپلمات فقید پاکستانی، پروفیسور محبوب الحق^۳، در گزارش توسعه انسانی برنامه عمران ملل متحد^۴ در سال ۱۹۹۴ میلادی، در ابعاد گسترده جهانی موضوع امنیت انسانی را مطرح کرد. این گزارش نقطه عطفی در حوزه مباحث امنیت انسانی بود و استدلال می‌کرد که رهایی از نیاز

1. People, States and Fear

2. Human security

3. Mahbub ul Haq

4. United Nations Development Programme (UNDP)

و هراس برای همه اشخاص بهترین مسیر حل مسئله ناامنی جهانی است. محبوب الحق در گزارش خود آورد که «امنیت به‌عنوان امنیت مردم» تفسیر خواهد شد و نه فقط سرزمینی؛ امنیت افراد، نه فقط امنیت ملت‌ها؛ امنیت از طریق توسعه، نه امنیت از طریق تسلیحات؛ امنیت همه مردم در هر جایی که هستند، در منازلشان، در محل کارشان، در خیابان‌ها، در جوامعشان و در محیط زیستشان (Haq, 1995: 115). براساس این گزارش امنیت انسانی به‌منزله آزادی از ترس و آزادی از فقر تعریف شده است و میان امنیت انسانی و هفت نوع دیگر از امنیت - اقتصادی، غذایی، سلامتی، محیطی، فردی، اجتماعی و سیاسی - تمایز قائل شده است.

۳- مفصل‌بندی امنیت جامع^۱

توسعه انسانی، حقوق بشر و امنیت انسانی کاملاً به یک‌دیگر مرتبط و متصل هستند. لذا بسط و توسعه یک چارچوب مبتنی بر تعریف بازبینی‌شده هر یک از این عناصر می‌بایست هم‌زمان با بسط مفهوم توسعه به‌طور هم‌زمان و فراتر از جنبه‌های صرفاً اقتصادی آغاز شود. مطمئناً، می‌بایست در راستای فراهم آوردن کالاها، خدمات و بهبود تأثیرگذاری اقتصادی تلاش شود و حتی تشدید شود؛ اما در عین حال، این موضوع نباید منجر به هزینه کردن امنیت انسانی شود. امنیت انسانی می‌بایست جز حقوق اولیه هر شهروندی به حساب آید؛ یعنی باید به توافقی در مورد روابط فی‌مابین حکومت و شهروندان دست یافت.

باید میان سلطنت و حکومت تمیز قائل شد. حاکم قادر به انجام وظایف مهمی است. وی دولت را تشکیل می‌دهد، می‌تواند سبیل اتحاد و انسجام یک ملت باشد، می‌تواند اعمال قدرتی اخلاقی داشته باشد و نهایتاً این که می‌تواند در صورت بروز اختلاف، داوری کند. حقوق مشخص و مزایایی هم برای این پست در نظر گرفته شده است. به‌عبارت‌دیگر، حکومت و یا فرمانروایی کردن، عملی سیاسی است که در یک نظام دموکراتیک، با شرایطی مشخص صورت می‌گیرد. به‌طور مشخص، حاکم در برابر شهروندان مسئولیت‌هایی دارد و آن‌ها می‌توانند وی را خلع کنند. حاکم با رضایت شهروندان زمام امور را برای مدتی محدود و تعریف‌شده در اختیار می‌گیرد.

در یک نظام پادشاهی منطبق بر قانون اساسی، پادشاه سلطنت می‌کند، اما حکمرانی نمی‌کند. اگر وی بخواهد هم سلطنت کند و هم حکمرانی، آنگاه نظام سیاسی دیگر دموکراتیک نخواهد بود؛ چراکه دیگر اعمال محدودیت‌هایی دموکراسی برای حکومت سیاسی قائل است، کاری بسیار سخت

¹. Comprehensive Security Articulation

خواهد بود. هرچند در جریان یک دوره انتقالی، داشتن یک پادشاهی شبه‌قانونی (قانون اساسی) مبتنی بر مبادله امتیازات بین حاکم و شهروندان امکان‌پذیر است. به‌عنوان مثال، امنیت انسانی می‌بایست به‌جای تفویض از سوی پادشاه به حقی طبیعی و لاینفک تبدیل شود و نظارت سلطنتی نباید بر قوه قضائیه اعمال شود بلکه تنها می‌تواند به شکلی سمبلیک بر قوه قانون‌گذار دخیل شود. این مسئله می‌تواند در پادشاهی‌های بالفعل یا قانونی به مرحله اجرا درآید؛ اما موفقیت آن بستگی به میزان ظرفیت حاکمان در متقاعد کردن شهروندان به این مسئله دارد که اصلاحات امری تزئینی نیست، بلکه برگشت‌ناپذیر است و دوران گذار نیز برای همیشه ماندنی نیست.

در بحث «امنیت جامع» متشکل از امنیت انسانی و امنیت دولتی مسئله این است که چگونه آزادی جامعه را بدون تقویت اختناق از سوی قدرت حاکمه گسترش دهیم. قدرت بیش‌ازحد دولت در آثار توماس هابز که از ماهیت آن ناشی می‌شود، دقیقاً به خاطر همین مسئله است. آزادی افراد یا واحدهای جمعی رفتاری بشر مثل دولت‌ها و ملت‌ها که همراه آحاد مشابه خود در درون شبکه‌ای از روابط توأم با آنارشی به سر می‌برند، فقط موقعی افزایش می‌یابد که امنیت آن‌ها کاهش یابد (بوزان، ۱۳۸۹، لف: ۵۴). در وضعیت عادی میزانی از بی‌نظمی در شرایط زندگی افراد هست که با سطوح غیرقابل‌قبولی از تهدید اجتماعی یا به‌عبارت‌دیگر هرج‌ومرج همراه است. هرج‌ومرج در سطوح غیرقابل‌قبول خود به انگیزه‌ای برای فدا کردن بخشی از آزادی برای دستیابی به سطوح بهتری از امنیت تبدیل می‌شود و در همین فراگرد، حکومت و دولت شکل می‌گیرد. بنابر تعبیر هابز: «مردم دولت‌ها را ایجاد کردند تا از آن‌ها در مقابل تهاجم خارجی و نیز صدمه به یکدیگر دفاع کند و در نتیجه چنان امنیتی به وجود بیاورند که بتوانند با کوشش خود و بهره‌گیری از امکانات زمین، رشد پیدا کنند و رضایتمندانه زندگی کنند.» (بوزان، ۱۳۸۹، ب: ۵۴).

هم‌چنین جان لاک می‌گوید: «هدف اصلی انسان‌ها از اینکه آزادی خود را در اختیار حکومت قرار می‌دهند، حفظ دارایی آن‌هاست». منظور لاک از دارایی در اینجا حیات، آزادی و مایملک است که در حالت طبیعی، بسیار ناامن و فاقد امنیت هستند. بدین ترتیب، دولت به‌صورت سازوکاری درمی‌آید که از طریق آن مردم درصدد دستیابی به سطوح کافی از امنیت در مقابل تهدیدات جامعه هستند؛ اما تناقض جالب توجه اینجاست که همراه با افزایش قدرت دولت، خود دولت به منبع تهدید علیه فرد تبدیل می‌شود. ثبات دولت منوط به تمرکز قدرت و درک این مطلب توسط مردم است که دولت، انتخاب یک راه‌حل کم‌ضررتر از بین دو گزینه بد است. منظور این است که مردم درک کنند که تهدیدات ناشی از دولت، کمتر از دامنه تهدیدات ناشی از فقدان آن است. به‌تدریج که جامعه

بیشتر در قالب دولت رشد می‌کند، این فرض نیز گسترش پیدا می‌کند و به‌طور روزافزونی به‌صورت محور اصلی ساختارهای اجتماعی و اقتصادی درمی‌آید. براساس این منطق، دولت قابل‌برگشت نیست. هیچ‌گونه راه واقعی برای بازگشت به گذشته نیست و در نتیجه امنیت افراد به شکل جدانشدنی با امنیت دولت گره خورده است (بوزان، ۱۳۸۹، ج: ۵۶).

اگر امنیت افراد به‌طور غیرقابل‌بازگشتی با امنیت دولت مرتبط است، به تدریج که دولت و جامعه به‌طور روزافزونی غیرقابل‌تفکیک می‌شوند، ناامنی آن‌ها نیز همین حالت را پیدا می‌کند. در اینجا مسئله کارایی یا عدم کارایی دولت در اجرای نقش‌های داخلی یعنی نظم داخلی و خارجی یعنی دفاع گروهی خود مطرح نیست، بلکه خود دولت به منبع تهدید تبدیل می‌شود. اگر دولت منبع اصلی تهدید اتباع خود باشد، آیا توجیه اصلی برای موجودیت خود را از دست نداده است؟ برای رویارویی با این تناقض جالب، ضرورت دارد که روابط بین مردم و دولت بررسی شود. عقاید موجود در این زمینه را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: مفاهیم «حداقلی» و «حداکثری» از دولت (بوزان، ۱۳۸۹، د: ۵۶).

۳-۱- رویکرد حداقلی به دولت

رویکرد حداقلی به دولت مربوط به مفهوم «جان لاک» از قرارداد اجتماعی است که در آن دولت در جهت افراد تشکیل‌دهنده‌اش قرار می‌گیرد. بنیان دولت بر پایه رضایت مردم تحت حکومت قرار دارد و در نتیجه، اعمال دولت براساس اثرات آن‌ها بر منافع اتباع ارزیابی می‌شود (Ward, 2006: 700). در این دیدگاه، دولت چیزی غیر از مجموعه اجزا آن نیست و از برخورد جدی بین مردم و دولت باید احتراز کرد. اگر دیدگاه حداقلی دولت مدنظر قرار گیرد، الزاماً بایستی امنیت ملی را طوری تفسیر کنیم که بر ارزش‌های ناشی از منافع فردی مردم به‌طور مستقیم تأکید زیادی داشته باشد. هم‌چنین نوعی از حکومت ضرورت می‌یابد که در آن ابعاد رقابت افراد تحت حکومت از برخوردهای منافع دولت و مردم مهم‌تر است.

۳-۲- رویکرد حداکثری به دولت

دیدگاه دولت حداکثری مبتنی بر این فرض به مفهوم «هگلی» است که دولت از مجموعه اجزا آن بسیار بزرگ‌تر و در نتیجه دارای منافع خاصی است (Linklater, 1996). این منافع ممکن است ناشی از چندین منبع باشد. مارکسیست‌ها می‌گویند منافع دولت ناشی از منافع طبقه حاکمه است که از آن برای پیشبرد اهداف خود بهره می‌گیرند (Pal, 2018). رئالیست‌ها، دولت‌ها را لازمه رفاه و بقای گروه‌های بشری در محیط بین‌المللی توأم با آناشرشی می‌دانند (Tripp, 2013). بدین ترتیب

اهداف دولت حاکم، برگرفته از تلاش برای تأمین قدرت و امنیت است. حتی با گسترش دیدگاه مبتنی بر قرارداد اجتماعی نیز می‌توان به مفهوم «حداکثری» دولت رسید. این استدلال مطرح است که دولت به خاطر ایفای نقش ضروری خود در تحقق منافع افراد، موقعیت مستقلى بالاتر از اتباع تشکیل‌دهنده خود پیدا می‌کند. در حالت طبیعی، شرایط هرج و مرج مانع از پیگیری مؤثر ارزش‌های فردی می‌شود و می‌توان گفت خارج از چارچوب دولت معنایی ندارد. چون دولت را باید یا منبع همه ارزش‌ها دانست و یا در حالت حداقلی، شرط ضروری تحقق ارزش‌ها فرض کرد؛ پس حفظ دولت و متعاقب آن پیگیری منافع دولت، بر ارزش‌های فردی به‌ظاهر مستقل از آن برتری دارد. در هر صورت دیدگاه حداکثری با تفسیر متفاوتی از ارتباط بین امنیت فردی و امنیت ملی که دیدگاه حداقلی ارائه می‌دهد، حاصل می‌شود. چون دولت بیش از مجموعه اجرا آن است، آن‌گاه می‌تواند از آن جدا بوده و به‌طور مشروع در مقابل نیازهای امنیتی فردی پاسخگو باشد.

۴- امنیت انسانی در خلیج فارس

از مهم‌ترین اقدامات جهت تبیین امنیت انسانی در منطقه خلیج فارس گزارش «توسعه انسانی عرب»^۱ است. در این گزارش اعلام می‌شود «امنیت دولت ممکن است به قیمت از دست رفتن امنیت شخصی شهروندان و ساکنان کشور حاصل شود». این امر زمانی اتفاق می‌افتد که مقامات دولتی به‌دنبال دستیابی به آنچه تصور می‌کنند «امنیت مطلق» است باشند و از طریق توسل به اقدامات خاص، تحت عنوان «قانون و نظم» و با محدود کردن کسانی که مشکوک به تهدید امنیت ملی هستند، به‌دنبال ایجاد چنین امنیتی باشند (Arab Human Development Report, 2009,A:24).

این گزارش درعین حال، تهدیداتی را که در کشورهای عربی علیه امنیت انسانی وجود دارد برمی‌شمارد. این تهدیدات عبارت‌اند از: اشغال خارجی، دخالت نظامی داخلی یا خارجی (برای مثال در عراق)، خشونت‌های قومیتی و اقدامات سرکوبگرانه دولتی علیه امنیت انسانی. در این پژوهش از امنیت انسانی به‌عنوان معیاری برای توصیف و بررسی وضعیت کشورهای عرب نام می‌برد. در این گزارش، امنیت انسانی چنین تعریف شده است: «رهایی انسان‌ها از تهدیدات شدید، پایا، همه‌جانبه و فراگیری که جان و آزادی افراد نسبت به آن‌ها آسیب‌پذیر است.» (Arab Human Development Report, 2009,B:17). بر این اساس، امنیت انسانی را مکمل امنیت دولت می‌داند، زیرا عنوان می‌کند که امنیت دولت‌ها نیز برای امنیت افراد ضروری است. درعین حال، گزارش بر ضرورت تمرکز بر امنیت

^۱. Arab Human Development Report

انسان‌ها، به‌جای تمرکز بر امنیت دولت‌ها، تأکید دارد. این مفهوم، توجه را از موضوع امنیت دولت‌ها که معمولاً در گفتمان سیاسی منطقه بیش از حد بر آن تأکید و امنیت انسان‌ها فدای آن شده، به امنیت انسانی معطوف می‌کند. در واقع، امنیت دولتی بدون امنیت انسانی از ارزش پایینی برخوردار است. در این تلقی، وجود امنیت انسانی شرط اساسی وجود امنیت دولتی برشمرده می‌شود (Arab Human Development Report, 2009, C:18).

ارتباط محکمی بین امنیت افراد و امنیت ملی از یک‌طرف و امنیت ملی و تهدیدات نظامی خارجی از طرف دیگر وجود دارد. حکومت‌های مستبد تهدید اصلی علیه امنیت انسانی در منطقه هستند. دستیابی به امنیت انسانی در کشورهای عرب، دولت‌های خودکامه را تغییر خواهد داد و به‌جای آن‌ها دولت‌هایی بر سرکار می‌آورد که به قانون احترام بگذارند. یکی از چیزهایی که این دگرگونی ایجاد می‌کند، اصلاح ابزارهای امنیتی موجود یا تأسیس نهادهای امنیتی جدید است. لذا اقدامات مبرهنی که دولت‌های عرب برای محدود کردن آزادی انجام می‌دهند، و به بهانه حفظ امنیت ملی آن را توجیه می‌کنند، ممکن است خود این دولت‌ها را تهدید کند؛ چراکه این احتمال هست که شهروندان برای ساقط کردن دولتشان با کشوری خارجی که به‌دنبال منافع خود است، همکاری کنند و این امر می‌تواند در نهایت به سقوط دولت منجر شود. این مسئله در جنگ داخلی سوریه خود را نشان داد. گزارش «توسعه انسانی عرب» به این نکته نیز اشاره می‌کند که عدم امنیت انسانی در آن دسته از کشورهای عرب که نسبتاً از ثبات برخوردارند نیز دیده می‌شود. در این کشورها، نیروهای امنیتی حقوق شهروندان را زیر پا می‌گذارند و امنیت آن‌ها را سلب می‌کنند. نگرانی بابت سقوط دولت‌ها حتی در کشورهای ثروتمندتر عرب نیز وجود دارد. با این‌که در این کشورها تعارضات مسلحانه و اشغالگری خارجی وجود ندارد، شهروندان از اقدامات دولت‌های مستبد صدمه می‌بینند (Arab Human Development Report, 2009, D:17-18). بر این اساس، شهروندانی که از بند ترس و فقر رها شده‌اند احترام بیشتری برای قوانین سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دولت‌های مسئول و پاسخگو قائل هستند؛ دولت‌هایی که به‌دنبال حفظ منافع شهروندان هستند.

۵- نظم امنیتی کنونی خلیج فارس

در نگاهی کلان، ارتباط معناداری بین تحولات ساختاری در نظام بین‌الملل و پویایی‌های اتحادها در ژئوپلیتیک متغیر خلیج فارس وجود دارد. بعد از جنگ سرد، شرایط ساختار نظام تک‌قطبی و قدرت بلامنازع آمریکا به رفتار اتحادسازی متحدان و دشمنان آن در منطقه شکل می‌داد. در سال-

های اخیر، با افول هژمونی ایالات متحده یا حداقل کاهش تمایلات راهبردی آن به نظم‌سازی در خلیج فارس، چنین کارکردی تضعیف شده و درعین حال، هیچ قدرت رقیبی جایگزین آن نشده است (Darwich, 2018). کشوری چون چین هم بیشتر به دنبال توسعه اقتصادی تا بازی در زمین ژئوپلیتیک آمریکا است و روسیه نیز قدرت لازم برای ایفای نقش هژمونیک در خلیج فارس را ندارد. رویکرد آمریکا به شرق و تمرکز بر چین باعث شده تا معادلات امنیتی منطقه دچار تغییراتی شود. در چنین شرایطی، به نظر می‌رسد ژئوپلیتیک خلیج فارس در حال گذار از نظم آمریکایی پساجنگ سرد به بی‌نظمی پس‌آمریکایی است. در حال حاضر، می‌توان نظم موردنظر آمریکا در منطقه را براساس «موازنه از راه دور»^۱ تجزیه و تحلیل کرد (Mearsheimer, 2021). برای ایالات متحده، منافع حیاتی در قالب تأمین امنیت، رفاه اقتصادی و ارزش‌های اساسی خود و متحدان کلیدی این کشور در اروپا، بخش‌هایی از آسیا، خاورمیانه و خلیج فارس تعریف می‌شود. استفان والت^۲ از بنیان‌گذاران مکتب واقع‌گرایی تدافعی معتقد است ایالات متحده باید از راهبرد «موازنه از راه دور» استفاده کند، به این معنا که بخش گسترده‌ای از نیروهای نظامی خود را از مناقشه دور نگه دارد و تنها زمانی مداخله صورت می‌پذیرد که به هیچ شیوه دیگری نمی‌توان از منافع حیاتی محافظت کرد و مداخله آخرین راه چاره باشد (Walt, 2005: 222-223). آمریکا برای موفقیت در ایفای نقش «ایجاد موازنه از راه دور»، باید مسئولیت خود را به دیگران محول کند. به عبارت بهتر باید تلاش کند تا بیشتر دیگران را در خطر منازعه قرار دهد و خود از دور نظاره‌گر و اوضاع را کنترل کند (Mearsheimer, 2014: 159-162).

متناسب کردن حضور آمریکا در منطقه نه تنها به معنای کاهش حضور فیزیکی این کشور در خلیج فارس است؛ بلکه شامل خویشتن‌داری در عرصه دیپلماتیک هم می‌شود، این که عقب بنشیند و متحدان خود را که سالانه میلیاردها دلار صرف هزینه نظامی می‌کنند، فراخواند تا مسئولیت بیشتری را در راستای حفظ امنیت خود متقبل شوند. اواما پیوسته در چارچوب این راهبرد گام برداشته، اولویت‌بندی‌ها را بر این اساس انجام داده و در برابر تلاش‌ها برای فاصله‌گیری از راهبرد خود به شدت مقاومت کرده است (Lynch, 2015).

از این دیدگاه نیروی نظامی باید در هنگام ضرورت و به‌عنوان آخرین راهکار استفاده شود. از آنجاکه دولت‌ها در مقابل تهدید ایستادگی می‌کنند، سیاست‌های نظامی‌گری از سوی یک دولت می‌تواند به راحتی دیگر دولت‌ها را به سوی نظامی‌گری و مسابقه تسلیحاتی سوق دهد. ایالات متحده

^۱. offshore balancing

^۲. Stephen Walt

با خودداری از به‌کارگیری نیروی نظامی در بیشتر مواقع، از یک‌سو می‌تواند تمرکز خود را بر مسائل مهم‌تر قرار دهد و از دیگر سو سایر کشورها را تشویق می‌کند که بیشتر به مسائل خود بپردازند. این سیاست به یک قدرت بزرگ اجازه می‌دهد که ضمن حفظ قدرت خود، هزینه‌های سنگین ناشی از مداخلات نظامی در دیگر نقاط جهان را به‌صورت قابل‌توجهی کاهش دهد (Walt, 1987:110-117).

مفهوم «موازنه از راه دور» در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ هم مدنظر مقامات آمریکایی قرار داشت و به‌نوعی در «سیاست دوستونی نیکسون-کسینجر»^۱ و استراتژی آمریکا در قبال جنگ ایران-عراق نمود یافت. کما این‌که به‌کارگیری این سیاست توسط ایالات متحده پیش از جنگ جهانی دوم هم سابقه داشته است (Keck, 2014: 1-2). در چنین بستری، قدرت‌های منطقه‌ای موقعیت ویژه‌ای در شکل‌دهی به نظم در حال تغییر منطقه خلیج‌فارس پیدا کرده‌اند. درعین‌حال، محدودیت در قدرت ساختاری و فقدان ظرفیت‌های اعمال نظم هژمونیک از سوی هر یک از بازیگران منطقه‌ای، آن‌ها را به سمت یارگیری و ایجاد اتحادهای منطقه‌ای به‌منظور گسترش نفوذ و شکل‌دهی به مسیر معادلات خلیج‌فارس سوق داده است. در دوره بعد از ۲۰۱۱، درحالی‌که مراکز سنتی قدرت در خاورمیانه عربی مانند مصر، سوریه و عراق به کانون مناقشات منطقه‌ای تبدیل شده‌اند، سیاست منطقه‌ای در بسیاری از موارد متأثر از کنشگری قدرت‌های غیرعربی، ایران، ترکیه، اسرائیل و تنها قدرت عربی هم‌تراز یعنی عربستان سعودی بوده است. در این میان، درحالی‌که عربستان و اسرائیل به‌دنبال حفظ وضع موجود بوده‌اند، ایران و ترکیه با تلقی از نقش ملی خود به‌عنوان قدرت‌های ضد هژمونیک، منابع قدرت خود را در راستای تضعیف سلسله‌مراتب و نظم غرب محور بسیج کرده‌اند (Kamrava, 2018:4-7).

از سوی دیگر، وقتی آمریکا نیروهای نظامی خود را در منطقه کم یا خارج می‌کند، کشورهای منطقه ناچار به دیپلماسی هستند. براین‌اساس، شاهد افزایش چشم‌گیر فعالیت دیپلماتیک میان بازیگران منطقه‌ای بعد از به قدرت رسیدن جو بایدن در آمریکا هستیم. این فعالیت‌های دیپلماتیک نیز به ابتکار خود دولت‌های این منطقه شکل می‌گیرد. امارات و ترکیه که در نقاط مختلف خاورمیانه از جمله لیبی درگیر هستند، به‌دنبال حل‌وفصل تنش‌ها هستند. آن‌ها اکنون در نظر دارند با افزایش همکاری اقتصادی، تنش‌های سیاسی را فروشانند. آنکارا هم‌چنین در پی کاهش تنش با قاهره است. قطری‌ها هم‌اکنون ضمن ترمیم رابطه‌شان با ریاض و ابوظبی، درباره شرایط گفت‌وگو با مصر سخن می‌گویند (Parsi, 2021).

^۱. Nixon-Kissinger's two-pillar policy

شرایط متغیر روابط بین کشورهای منطقه خلیج فارس نتیجه مستقیم تحولات مهم و به احتمال زیاد برگشت‌ناپذیر در محیط‌های منطقه‌ای دور و نزدیک شورای همکاری خلیج فارس است. قطر در حال بازیافتن جایگاه خود در شورای همکاری خلیج فارس و ایفای نقش هم‌به‌عنوان میانجی بین ایالات متحده و ایران و هم‌به‌عنوان تسهیل‌کننده روابط آمریکا با طالبان افغانستان عمل کرده است. عربستان سعودی از فرصت گشایش در عراق برای تعامل با ایران در گفت‌وگو درباره نگرانی‌های مهم دوجانبه استفاده می‌کند. امارات روی دو حرکت استراتژیک هم‌زمان برای افزایش نفوذ خود در منطقه شرط‌بندی کرده است: تنش‌زدایی با همسایگان و عادی‌سازی روابط با اسرائیل. ایران در حال تجربه تثبیت کنترل تندروها بر قوه مجریه و مقننه است، زیرا نیروهای تحت کنترل ایران در منطقه هم‌چنان به ایفای نقش محوری در منطقه ادامه می‌دهند. به نظر می‌رسد که منطقه خلیج فارس در جهت معماری استراتژیک بازسازی شده حرکت می‌کند که به توانایی بازیگران منطقه برای بازآفرینی موفقیت‌آمیز توانایی‌ها و منافع خود بدون نقش فعال و مستقیم ایالات متحده بستگی دارد (Harb, 2021).

در سطوح میانی، قدرت‌های کوچک و دولت‌های ضعیف وجود دارند که براساس انگیزه‌های امنیتی، پیوندهای هویتی یا رویکردهای عمل‌گرایانه به سمت اتحاد با قدرت‌های منطقه متمایل شده‌اند. گروهی از این بازیگران، تأمین منافع راهبردی خود را در ارتباط با حفظ وضع وجود منطقه‌ای می‌بینند و دنباله‌رو ابتکارات قدرت‌های غربی و متحدان اصلی آن‌ها در منطقه هستند. امارات متحده عربی، بحرین، مصر و اردن براساس پیوندهای ایدئولوژیک و دغدغه‌های امنیتی مشترک به‌ویژه نفوذ فزاینده محور مقاومت و ماجراجویی‌های نیروهای اخوان المسلمین به محور عربستان سعودی و اسرائیل نزدیک شده‌اند که از سوی متحدان غربی حمایت می‌شوند. گروهی دیگر نیز نه به دلیل انگیزه‌های هویتی، بلکه براساس ملاحظات استراتژیک، به اتحادی نزدیک یا دور می‌شوند؛ این گروه از دولت‌ها که رفتاری منعطف و عمل‌گرا دارند، شامل الجزایر، عمان، مراکش، قطر و تونس می‌شوند. قطر از نمونه‌های بارز تداخل منافع راهبردی و هویتی در اتحادسازی است. درحالی‌که به خاطر ملاحظات استراتژیک و امنیتی به ایران و قدرت‌های غربی نزدیک می‌شود، تحت تأثیر انگیزه‌های ایدئولوژیک با نیروهای اخوان المسلمین به‌ویژه ترکیه وارد اتحاد راهبردی می‌شود و از محور سلفی به رهبری عربستان - امارات و بحرین دور می‌شود که نمونه آن را در بحران محاصره قطر شاهد بودیم.

در این میان، اسرائیل نیز ورود جدی‌تری به نظم امنیتی منطقه خلیج فارس و چارچوب معماری امنیتی منطقه براساس ایران‌ستیزی فزاینده روی آورده است. عادی‌سازی روابط اسرائیل با کشورهای چون امارات و بحرین و به‌صورت غیررسمی با عربستان و حضور اسرائیل در ستاد مرکزی نیروهای ارتش آمریکا «سنتکام»^۱ از جمله این اقدامات است.

حضور اسرائیل در سنتکام از جمله تغییر در بلوک‌بندی‌های منطقه‌ای برای مهار ایران است. اسرائیل پیشتر ذیل ستاد فرماندهی نیروهای آمریکا برای اروپا^۲ حضور داشت که ضمن همکاری با آن ذیل سنتکام قرار گرفته است. انتقال همکاری‌های نظامی آمریکا و اسرائیل از یوکام به سنتکام یکی از آخرین تصمیمات حمایتی دونالد ترامپ در تأیید درخواست اسرائیل پیش از پایان دوران ریاست‌جمهوری وی بود و دولت بایدن نیز تمامی تصمیمات دولت ترامپ در مورد اسرائیل و «پیمان ابراهیم»^۳ را مورد تأیید مجدد قرار داد و از ادامه عملی شدن آن حمایت کرد (Heiran-Nia, 2021).

لذا، هر یک از قدرت‌های منطقه‌ای براساس ترجیحات راهبردی خود وارد اتحاد با قدرت‌های میانی و دولت‌های ضعیف منطقه می‌شوند؛ که بخشی از اولویت‌های آن‌ها نیاز متأثر از سطح کنشگری و ترجیحات قدرت‌های فرمانطقه‌ای است. براساس اولویت‌های راهبردی آمریکا، عربستان و اسرائیل به‌عنوان حافظان وضع موجود اقدام به اتحادی فراگیر علیه نفوذ منطقه‌ای ایران در شامات، عراق و یمن کرده‌اند. ریاض در ائتلاف با امارات، مصر و بحرین به‌دنبال حفظ قطر-حتی به بهای تغییر رژیم- در مدار اتحاد خود هستند. این رویکرد ناشی از فاصله‌گیری آمریکا از هژمونی‌گرایی در منطقه خلیج فارس است. بر این اساس، در راستای کاستن از هزینه عقب‌نشینی آمریکا از منطقه، ائتلاف‌های منطقه‌ای با حمایت آمریکا، دیپلماسی به‌منظور کاستن از شدت تنش‌ها از جمله گفت‌وگوهای اخیر ایران و عربستان مورد حمایت واشنگتن قرار گرفته است. به همین منظور برای پرهیز از پیامدهای خسارت‌بار عقب‌نشینی آمریکا از منطقه، همچون عقب‌نشینی ۲۰۱۱ از عراق که به ظهور داعش و گسترش جای پای منطقه‌ای آن انجامید، واشنگتن باید راهی را برای توازن میان کاهش تعهدات نظامی با ثبات منطقه پیدا کند. یکی از بهترین فرصت‌ها برای دستیابی به این هدف، گفت‌وگوهای دو حریف بسیار تأثیرگذار منطقه‌ای: ایران و عربستان است (Nasr, 2021).

بر این اساس، مسئله «امنیت نظام حاکم» به‌عنوان اصلی‌ترین پیشران رفتار اتحادسازی دولت‌های خلیج فارس به‌ویژه بعد از بهار عربی است. در واقع بعد از سال ۲۰۱۱، منطق اتحادسازی

1. CENTOM

2. EUCOM

3. Abraham Accords

دولت‌های خاورمیانه مبتنی برکنش پویای آن‌ها به‌منظور تأمین امنیت نظام حاکم در مقابل تهدیدات بالقوه داخلی و خارجی بوده است. «استیون دیوید»^۱ با بررسی روابط بین دولت‌های منطقه‌ای و قدرت‌های بین‌المللی معتقد است که منطق اتحادسازی کشورهای جهان سوم (شامل دولت‌های خلیج‌فارس) به همان میزان که متأثر از شرایط ساختاری و موازنه‌سازی در برابر تهدیدهای خارجی است، به همان اندازه واکنشی به تهدیدات داخلی علیه امنیت نظام حاکم آن‌هاست. در این چارچوب، دولت‌های ضعیف‌تر به‌منظور تأمین بقای حکومت و مقابله با تهدیدات داخلی اقدام به موازنه فراگیر با قدرت‌های خارجی می‌کنند. در چنین بستری، امنیت دولت به معنای امنیت نظام حاکم در نظر گرفته می‌شود (David, 1991: 240).

۶- نظم مطلوب امنیتی در خلیج‌فارس

دیدگاه حداقلی دولت، تلاش می‌کند تناقض بین امنیت انسانی و ملی را با این بحث از میان بردارد که دولت صرفاً مجموعه اجزا آن است و برای تأمین اهداف آن‌ها بسیار مهم است. بدین ترتیب راه برای منطق تنگ‌نظرانه‌ای که امنیت ملی و بین‌المللی را ناشی از امنیت فردی می‌داند، باز می‌شود؛ اما دیدگاه حداکثری دولت مانع تفسیر فوق‌شده و دولت را به‌صورت یک متغیر مستقل معرفی می‌کند، ولی در عمل نمی‌توان به این سادگی این تفکیک آشکار نظری را انجام داد. مشکل به معنای سنتی دیگری از مقولات فلسفه سیاسی، یعنی چگونگی تعیین اراده عمومی و نحوه محاسبه ضرورت‌های میزانی از مداخله در حیات مردم برای انجام تکالیف حداقلی به دفاع «در مقابل تجاوز خارجی و آسیب به یکدیگر» مربوط می‌شود. اگر فرض شود که مردم طبعاً درنده‌خو و محیط بین‌الملل همواره خصمانه است، آن‌گاه همان دولت حداقلی نیز به نیروی مداخله‌گر بزرگی در دفاع از حیات اتباع خود تبدیل می‌شود. این ابهام باعث می‌شود نتوان در عمل مرزی محسوس میان دولت‌های حداقلی و حداکثری ترسیم کرد.

در الگوی دولت حداقلی، سطح پایینی از ناهماهنگی بین منافع دولت و فرد مفروض است. ساختار دولت بایستی جز در مواردی که محدودیت‌های ناشی از پیگیری نظم عمومی داخلی و دفاع خارجی مطرح است، در مقابل منافع فردی واکنش نشان دهد. گرچه می‌توان میزانی از تنش بین دولت و اتباعش را از این ترتیبات انتظار داشت، با این حال، حتی در شرایطی که مسئله داخلی مهمی متوجه امنیت دولت نباشد و دولت مسئله امنیتی فردی عمده‌ای را به وجود نیاورد، این انتظار وجود خواهد داشت.

^۱. Stephen David

برعکس حالت فوق، در الگوی دولت حداکثری امنیت داخلی به صورت بعد طبیعی و مورد انتظار درمی‌آید و ضرورتی برای تلاش جهت هماهنگ ساختن منافع دولت و فرد احساس نمی‌شود. البته تا حدی ناهماهنگی بین دولت و اتباعش وجود دارد و فشارهای ناشی از کارایی مستلزم آن است که حتی دولت‌های بسیار حداکثری تاندازه‌ای به نیازهای مردم توجه کنند. آن‌هایی که چنین نکنند، با یک یا هر دو سرنوشتی که ذکر می‌گردد روبرو خواهند شد: سقوط به ورطه جنگ داخلی یا از دست دادن قدرت و موقعیت بین‌المللی در مقابل دولی که قادرند منابع انسانی خود را به صورت مؤثرتری بسیج کنند. با این وصف، دامنه این محدودیت‌ها به قدری وسیع است که به حکومت برای تنظیم روابط خود با اتباع کشور، فرصت مناسبی می‌دهد. همه دولت‌ها از این احساس عمومی خرسندند که افراد هر چیزی را بهتر از بازگشت به حال طبیعی می‌پندارند.

در نظر بسیاری از افراد، تا زمانی که دولت تکالیف خود را به سبک آرای «هابز» انجام می‌دهد و هرچ‌ومرج را دور نگاه می‌دارد، خدمتی انجام می‌دهد که ارزش تحمل بقیه هزینه‌های اهداف دولت، صرف نظر از این که اهداف مزبور چه چیزی است را دارد. تحت چنین شرایطی، شاید دامنه برخورد بین منافع فرد و دولت بسیار گسترده باشد. در هنگام حکومت دولت حداکثری، تکیه افراد به دولت برای حفظ محیط امنیت عمومی در حالی که دولت را منبع اصلی تهدید شخصی خود می‌دانند، به هیچ‌وجه غیرعادی یا تناقض‌آمیز نیست (بوزان، ۱۳۸۹: ۵۸-۶۰).

تحقق امنیت در خلیج فارس به معنای هم‌پوشانی گسترده میان امنیت نخبگان حاکم و امنیت مردم مستلزم تفسیر حداقلی از دولت است. سیاست امنیتی در خلیج فارس مسیر طبیعی خود را در طول تاریخ طی نکرده است و در نتیجه حضور کشورهای خارجی در این منطقه موازنه قوای طبیعی در منطقه شکل نگرفته است که بر این نکته «گراهام فولر»^۱ در کتاب «قبله عالم»^۲ صحه گذاشته است. همین موضوع نیز باعث شده تا ایستارها و پویش‌های منطقه‌ای براساس منافع کشورهای برون منطقه‌ای رقم بخورد (Fuller, 1991:220).

نظم‌های امنیتی در خلیج فارس عمدتاً در تلاش برای موازنه‌سازی بوده است. این نظم‌ها بیشتر در تلاش است با اتحاد و ائتلاف درون منطقه‌ای یا برون منطقه‌ای، ائتلاف و اتحادی از سوی یک گروه از کشورهای منطقه علیه گروه دیگر باشد. برای نمونه تشکیل شورای همکاری خلیج فارس برای ایجاد موازنه مقابل ایران و عراق بود. در حال حاضر نیز همکاری‌های امنیتی عربستان، امارات، بحرین و کویت با یکدیگر از یکسو و با کشورهای برون منطقه‌ای و ناتو از سوی دیگر برای ایجاد

¹. Graham E. Fuller

². The center Of the Universe: The Geopolitics of Iran

موازنه علیه ایران است. البته قطر با ترکیه، آمریکا و ناتو و عمان نیز با آمریکا، انگلیس و ناتو همکاری دارند ولی کمتر از سوی ایران احساس خطر می‌کنند. به این موضوع باید عادی‌سازی روابط امارات متحده عربی و بحرین با اسرائیل و برخی اخبار مربوط به تلاش عربستان هم برای عادی‌سازی روابط با اسرائیل را نیز افزود. همکاری قطر با ترکیه نیز بیشتر با هدف ایجاد موازنه مقابل عربستان، بحرین و امارات است. از سوی دیگر، در این نظم‌های منطقه‌ای موضوع امنیت همواره امنیت نخبگان حاکم و «امنیت نظام حاکم» بوده است و «امنیت انسانی» جایگاهی در رویکرد امنیتی نداشته است. مدلی که کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس دنبال می‌کنند، مبتنی بر رهیافت واقع‌گرایانه از امنیت است که در زمره تفسیر مضیق از امنیت قرار دارد. در این مدل، کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس بر «موازنه برون‌زا»^۱ متمرکز هستند و عمدتاً توافق‌نامه‌های امنیتی با کشورهایی چون آمریکا، فرانسه، انگلیس و ترکیه دارند و حضور ناتو را هم براساس «ابتکار استانبول»^۲ به رسمیت شناخته‌اند (Istanbul Cooperation Initiative, 2019).

ناگفته پیداست که اتکای این طرح به قدرتهای خارجی از یکسو و فهم نظامی و دولت‌محور از امنیت از سوی دیگر قرار دارد؛ یعنی درعین حال که با خریدهای تسلیحاتی، تجهیزات نظامی پیشرفته در اختیار این کشورها قرار می‌گیرد؛ ولی از حیث فهم واقعی از امنیت که باید تأمین‌کننده امنیت مردم باشد، دچار ضعف و کژکارکردی است. به عبارت دیگر، وقتی مخارج نظامی این کشورها با سطح توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی آن‌ها مقایسه شود، شاهد نوعی عدم توازن هستیم. این موضوع در گزارش‌های توسعه انسانی سازمان ملل در خصوص کشورهای عربی مورد اشاره قرار گرفته است. پنجمین گزارش توسعه انسانی جهان عرب - منتشره در سال ۲۰۰۹ - «چالش‌ها بر امنیت انسانی در کشورهای عرب» بود که در آن، همزیستی و تجانس توسعه انسانی با امنیت انسانی مورد آزمون قرار می‌گرفت. در این گزارش آمده بود که «گرایش در منطقه به سمت تمرکز بیشتر بر امنیت کشور است تا امنیت مردم» (The Arab Human Development Report, 2009: 19). لذا، مشاهده می‌شود پویای امنیت منطقه‌ای علاوه بر این که تأمین‌کننده امنیت مردم منطقه نیست، بلکه به نوعی با تأمین امنیت نخبگان حاکم، ثباتی مصنوعی را مدنظر دارد. براین اساس نظم امنیتی پایدار در خلیج فارس از رهگذر «امنیت جامع» محقق می‌شود که مستلزم هم‌پوشانی «امنیت دولتی» و «امنیت انسانی» است.

1. external balancing

2. Istanbul Cooperation Initiative

۷- نتیجه‌گیری

مطالعات امنیتی مرتبط با خلیج فارس مبتنی بر رویکرد واقع‌گرایی بوده است که بر اساس آن امنیت نخبگان حاکم و نظام‌های سیاسی تحت عنوان امنیت ملی عنوان شده است. موضوع مهم امنیت نیز در این مطالعات عمدتاً بر پایه مباحث نظامی و تهدیدات نظامی متوجه نظام سیاسی بوده است. نظم کنونی خلیج فارس کماکان مبتنی بر منطق حفظ نظام حاکم و مقابله با تهدیدات نخبگان حاکم است. شرایط کنونی منطقه تحت تأثیر استراتژی «امنیت از راه دور» واشنگتن قرار دارد که می‌تواند زمینه برای گفت‌وگوهای منطقه‌ای که نهایتاً منجر به کاهش هزینه‌های نظامی کشورهای منطقه در راستای توجه به امنیت انسانی جوامع خلیج فارس شود. بر این اساس، طراحی سیستمی که موازنه قوا و مهار تهدیدات «خارجی» در اولویت بوده است. حتی در مواردی که بر امنیت انسانی تأکید شده است، تمرکز بر معماری نظامی است که چگونگی رفع این تهدیدات به صورت عملیاتی مطرح شود، مورد توجه نبوده و صرفاً تمرکز بر عوامل تهدیدکننده بوده است. بر این اساس معماری نظامی امنیتی که در آن هم بر عوامل خارجی و داخلی تهدیدکننده کشورهای عضو منطقه خلیج فارس متمرکز باشد صورت نگرفته است. در واقع، تأکید بر «امنیت جامع» برای منطقه خلیج فارس که از رهگذر ترکیب میان امنیت انسانی و امنیت دولتی صورت گیرد، حائز اهمیت است. چراکه نظم‌های امنیتی تاکنون امنیت شهروندان را به صورت کفایت مورد توجه قرار نداده‌اند و از آن غافل بوده‌اند. بررسی شاخص‌های امنیت انسانی در کشورهای خلیج فارس نشان می‌دهد که وضعیت این نوع از امنیت در این منطقه نگران‌کننده است. از سوی دیگر ارتباط میان «امنیت جامع» و تفسیرهای رایج از دولت مسئله مهمی است. بر این اساس تحقق امنیت جامع در خلیج فارس مستلزم ارائه تفسیری حداقلی از دولت است که نتیجه آن هم‌پوشانی بیشتر «امنیت دولتی» و «امنیت انسانی» است. بر این اساس علاوه بر اینکه امنیت نخبگان حاکم مورد توجه قرار می‌گیرد، امنیت شهروندان نیز در اولویت است و دولت تهدیدی برای امنیت مردم نخواهد بود.

منابع و مأخذ

– بوزان. باری (۱۳۸۹)، *مردم، دولت‌ها و هراس*، ترجمه: پژوهشگاه مطالعات راهبردی، تهران: انتشارات پژوهشگاه مطالعات راهبردی.

- Buzan, B. (1997), "Rethinking Security after the Cold War," *Cooperation and Conflict*, Vol 32(1), PP. 5–28.

- Darwich, M. (2018), "Great and Regional Powers in the Middle East: The Evolution of Role Conceptions", **The Project on Middle East Political Science (POMEPS)**, At: <https://pomeps.org/great-and-regional-powers-in-the-middle-east-the-evolution-of-role-conceptions>.
- David, S. (1991), "Explaining Third World Alignments, **World Politics**, Vol. 43(2), 233 - 256.
- Fuller, Graham (1991), **The center of The Universe: The Geopolitics of Iran**, Westview Press.
- Haq, M. (1995), **Reflections on Human Development**, New York: Oxford University Press.
- Arab Center Washington DC, (2021), "A New Strategic Architecture Is Emerging in the Gulf," September 24, At: <https://arabcenterdc.org/resource/a-new-strategic-architecture-is-emerging-in-the-gulf/>.
- Heiran-Nia, J. (2021), "Cooperation between Israel and CENTCOM; Security implications of Persian Gulf NATO on Iran," September 18, At: <https://www.cmess.ir/Page/View/2021-09-18/4862>.
- Kamrava, Mehran (2018), "Hierarchy and Instability in the Middle East Regional Order," **International Studies Journal (ISJ)**, Vol. 14(4), 1-35.
- Keck, Z. (2014), "Stephen Walt is Not Obama's George Kennan," **The Diplomat**, February 10, At: <https://thediplomat.com/2014/02/stephen-walt-is-not-obamas-george-kennan/>.
- Linklater, A. (1996), "Hegel, the State and International Relations," In: Clark, I., Neumann, I.B. (eds) **Classical Theories of International Relations**, St Antony's Series. Palgrave Macmillan, London, At: https://doi.org/10.1007/978-1-349-27509-0_9.
- Lynch, M. (2015), "Obama and the Middle East," **Foreign Affairs**, September/October, At: <https://www.foreignaffairs.com/articles/middle-east/obama-and-middle-east>.
- Mearsheimer, J. and Walt, S. (2021), "The Case for Offshore Balancing: A Superior U.S. Grand Strategy," **Foreign Affairs**, July/August, At: <https://www.foreignaffairs.com/articles/united-states/2016-06-13/case-offshore-balancing>.
- Mearsheimer, J. (2014), **The Tragedy of Great Power Politics**, New York: Norton.
- Nasr, V. and Fantappie, M. (2021), "How Iran and Saudi Arabia Can Together Bring Peace to the Middle East," **Foreign Affairs**, August 3, At: <https://www.foreignaffairs.com/articles/iran/2021-08-03/how-iran-and-saudi-arabia-can-together-bring-peace-middle-east>.
- North Atlantic Treaty Organization (2019), "Istanbul Cooperation Initiative (ICI)", December 5, At: https://www.nato.int/cps/en/natohq/topics_58787.htm.
- Pal, Maia (2018), "Introducing Marxism in International Relations Theory," At: <https://www.e-ir.info/2018/02/25/introducing-marxism-in-international-relations-theory/>.
- Parsi, Trita (2021), "Middle East cooperation appears to be breaking out — the untold story," **Quincy Institute for Responsible Statecraft**, September 20, At: <https://responsiblestatecraft.org/2021/09/20/middle-east-cooperation-appears-to-be-breaking-out-the-untold-story/>.

- Ryan, Curtis R. (2019), "Shifting Alliances and Shifting Theories in the Middle East, in Shifting Global Politics and the Middle East," **Project on Middle East Political Science (POMEPS) Studies**, Vol. 34.
- Tripp, Emily (2013), "Realism: The Domination of Security Studies," At: <https://www.e-ir.info/2013/06/14/realism-the-domination-of-security-studies/>.
- United Nations Development Programme (2015), "The Arab Human Development Report 2009: Challenge to Human Security in Arab Countries," November 21, At: https://www.undp.org/publications/arab-human-development-report-2009_.
- Walt, S. (2005), **Taming American Power: The Global Response to U.S. Primacy**, New York: Norton.
- Walt, S. (1987), **The Origins of Alliances**, Ithaca, NY: Cornell University Press.
- Ward, Lee (2006), "Locke on the Moral Basis of International Relations," **American Journal of Political Science** 50, no. 3: 691–705, At: <http://www.jstor.org/stable/3694243>

